



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۲ فبروری ۲۰۲۰



خلیل الله معروفی

## داستانهایی از "منطق الطیر"

(قسمت ششم)

داستانی از محمود و ایاز خاص



"ایاز" یا "ایاس" همان غلام تُرک نژاد "سلطان محمود غزنوی" ست، که در فراست و جنگجویی و جمال نمونه و مثال بود. "ایاز" به قرار نوشته جلد پنجم "فرهنگ مُعین"، در زمان "سلطان مسعود" (مُراد از "مسعود اول" است، که پسر محمود غزنوی بود - شرح از معروفی)، والی "فُصدار و مُکران" گشت.<sup>۱</sup> حافظ شیراز ضمن یکی از غزلهای بسیار مشهور خود فرمود:

بار دل مجنون، و غم طره لایلا

رخساره محمود و کف پای ایاز است

در زمره ضرب الامثال بسیار مشهور کابلیان قدیم و اصیل، این مثل جلوه میفروخت:

«ایاس! حدته بشناس!!!» (ایاز! حدت را بشناس!!!)

با وجود مرتبه و جایگاه خاصی، که ایاز در پیشگاه محمود غزنوی داشت، ایاز خوب میدانست، که اگر ایاز خاص هم هست، باید حدّ خود را بشناسد و پای از گلیم خود درازتر نکند!!! این مثل در واقع چکیده داستانی ست، که حضرت "مولانا جلال الدین محمد بلخی" در کتاب "مثنوی معنوی" خود آورده است. طبق این داستان، "ایاز" موزه یا "چازق" و پوستین کهنه خود را در حجره ای مقفل نگه میداشته و وقتاً فوقتاً در همان حجره رفته و با تماشای همان پوشاکه مندرس، خود را متوجه حال و گذشته خود میساخته است. ایاز گویا ازین طریق گذشته محقر خود را پیش دیده خود نگه میداشت، تا هیچگاه غره آرگاه و بارگاهی نشود، که محمود برایش مهیا کرده بود!!! داستان "محمود" و "ایاز" مُدام ورد زبان خاص و عام بوده است و من جهت استشهاد، به دو نکته فوق اکتفاء کردم.

<sup>۱</sup> - "فُزادار" و "مُکران" جمعاً "بلوچستان امروزی" را تشکیل میدهند؛ و "فُصدار" معرّب کلمه "فُزدار" است. شایات تذکر است، که "رابعه بلخی" نسبت بس مُحکمی به "فُزدار" دارد و ازین خاطر او را "رابعه بنت کعب فُزدار بلخی" هم نامیده اند.

حضرت شیخ فریدالدین عطار در کتاب "منطق الطیر" خود هم چند داستان "محمود و ایاز" را پرورش داده است، که ضمن این سلسله دو سه تایی آن را پیش میکشم. البته همان قسمی، که تمام داستانهای "منطق الطیر" شکل سمبولیک دارند، "محمود" و "ایاز" هم در این داستانها به شکل سمبولیک نکات عمیق عرفانی را تمثیل میکنند.

## حکایت محمود و ایاز

آن ایاز خاص را، محمود خواند  
گفت: شاهی دامت، لشکر تراست  
آن همیخواهم، که تو شاهی کنی  
هر که آن بشنید، از خیل و سپاه  
هر کسی میگفت: شاهی با غلام  
لیک آن ساعت، ایاز هوشیار  
جمله گفتندش، که تو دیوانه ای  
چون به سلطانی رسیدی، ای غلام  
داد ایاز آن قوم را حالی، جواب  
نیستید آگه، که شاه انجمن  
می دهد مشغولیم، تا من ز شاه  
گر به حکم من کند، جمله جهان  
هر چه گوید، آن توانم کرد و بس  
من چه خواهم کرد، ملک و کار او  
گر تو مرد طالبی، و حقشناس  
ای به روز و شب معطل مانده ای  
هر شبی از بهر تو، ای بوالفضول  
تو ز جای خود، چو مرد بی ادب  
آمدت از اوج عزت پیشباز  
ای دریغا نیستی تو، مرد این  
تا بهشت و دوزخت همره بود  
چون ازین هردو برون آئی، تمام  
گلشن دولت نه این اصحاب راست  
تو ز خامی، این در و آن در دوان  
چون ز هردو درگذشتی، فرد تو  
لایق دیدار او باشی مدام

تاجدارش کرد، و بر تختش نشاند  
پادشاهی کن، که این کشور تراست  
حلقه در گوش مه و ماهی کنی  
جمله را شد چشم از غیرت سپاه  
در جهان هرگز نکرد، این احترام  
میگریست از کار سلطان زار زار  
می ندانی، وز خرد بیگانه ای  
چیست چندین گریه، بنشین شادکام  
گفت: بس دورید، از راه صواب  
دور می اندازدم، از خویشتن  
باز مانم دور، و مشغول سپاه  
من نگردم غائب از وی یک زمان  
لیک ازو دوری نجویم یک نفس  
ملکت من بس بود، دیدار او  
بندگی کردن بیاموز، از ایاس  
همچنان بر گام اول مانده ای  
می کند از اوج جباری نزول  
برنگیری گام، نی روز و نه شب  
تو ز پس رفتی و کردی، احتراز  
با که بتوان گفت آخر درد این  
جان تو زین راز، کی آگه بود  
صبح این دولت، برون آید ز شام  
زان، که علین، اولوالالباب راست  
درگذر، نه دل بر این نه، نه بر آن  
گر زنی باشی شوی، چون مرد تو  
در جوار قرب باشی، صبح و شام

## شرح بعض لغات و نکات:

هر که آن بشنید، از خیل و سپاه

جمله را شد، چشم از غیرت سپاه

در مصراع دوم اصطلاح "چشم از غیرت سپاه شدن" را میبینیم، که در زبان امروزی، به شکل "سپاهی کردن چشم" و یا "چشم کسی سپاهی کردن" مروّج است. و آن وقتی ست، که از فرط تعجب و حیرت، کسی مات و مبهوت بماند. مثلاً اگر از فراز آسمانخراشی به پائین نظر افکنیم، "چشم آدم سپاهی میکند".

- "زار زار گریستن" همان مصدر مرکب است، که اینک در زبان امروزی ما در کسوت "زار زار گریه کردن" و یا "زار زار گریان کردن" تداول دارد.

- "از خرد بیگانه بودن"؛ یعنی "از عقل بیگانه بودن"

جمله گفتندش، که تو دیوانه ای

می ندانی، وز خرد بیگانه ای

- "ملکت" کلمه عربی و در معنای "پادشاهی" ست.

- "علیین" (به سه کسره اول و تشدید دوم) مُراد از "علیین اعلی"؛ یعنی "بهشت برین" و "بالاترین نقطه بهشت" است.

- "أولوالالباب" ترکیب قرآنی و در حالت "فاعلی" ست و دقیقاً در معنای "صاحبان عقل". حالت "مفعولی"؛ یعنی - "مفعول بالواسطه" آن - "اولی الالباب" میشود!!!

(خ. معروفی - همبورگ - ۱۲ فیروزی ۲۰۲۰)



داستانهایی از "منطق الطیر" (قسمت ششم)